

«یا ایها الکافرون، یا ایها الناس، یا ایها الانسان، یا بنی اسرائیل و...» که هر متصف به کفر و انسانیت و قومیت بنی اسرائیل را در بر می گیرد، مگر اوصاف و قرائن منحصص درمیان باشد. و چون با دید وسیع و شناخت همه جانبه قرآنی، دشمنی قبیلگی و تضاد عنصری و طبقاتی از خصائص و اوصاف مشخص جاهلیت و عقب ماندگی است و انقلاب ایمانی و همهدفی و هماهنگی و تسلیم و سلم و برادری از خصائص اسلام، نباید این خطابهها «اذ کنتم اعداء... کنتم علی شفا حفرة...» را محصور در قبائل نسلیم شده جزیره العرب و یامدینه و مکه دانست. از نظر وسیع و فوق زمان قرآن و اصل حرکت حیات، سقوط و تنزل این پدیده متکامل و متعالی، در جاذبهها و تنازع و تضاد حیوانی و نژادی و طبقاتی به هر صورت و شکلی که باشد، جاهلیت و ارتجاع است، گرچه با سیر تاریخ بی جهش، گذشتن و رهائی از هر مرحله گذشته، کمالی به حساب آید. از این نظر، دشمنیها و کینهها و درگیریهای اجتماعی، پدیده ایست ناشی از درون انسانهایی که مواهبشان عقبمانده و عقب رانده شده و رشد نیافته باشد. اینگونه درگیریهای درونی و نفسانی، به تدریج درون را تهی می کند و گودال «حفرة» عمیقی از جهنم می گردد که همه مواهب متعالی را به سوی خود می کشد و تکیه گاهها و بناها و نهادهای انسانی و فطری را ست و بی پایه و مسیر حیات را متوقف می گرداند: و کنتم علی شفا حفرة من النار شما بر لبه و پرتگاه حفرة آتش و آتشفشانی بودید که شعله و دود آن فضای روحی و اجتماعی را فرا می گیرد.

این مغاک آتشنا نموداری از دوزخ مکمون است که با لغزش مرگ و فرو ریختن تر کیب اندام و طبیعت، اعماق و ابعاد آن همی آشکارتر و جاذبتر می گردد: حفرة من النار. در اینگونه فصل تاریخی، سنن محکم بقاء و دوام و تکامل و هدفداری، گذرگاه نجات و دستاویز «جبل» اتقان می جوید و عنایت و رحمت مبدأ کمال و رحمت را جلب و اراده و امرش از درون انسانی یا انسانهایی آگاه و مسؤول ظهور می کند و دست قدرتش از گریبان تاریخ آشکار می گردد و مجتمع را از سقوط در چنین لغزشگاهی می رهاند: فائق کم منها. این گونه آیات تمثیلی و تبیینی برای شناخت اصول و قوانین در راه رشد و هدایت است: كذلك یبین الله

لکم آیاتہ لعلکم تهتدون.

ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و اولئک ہم المفلحون.

ولتکن، عطف به اوامر پیوسته دانقوا الله... واعتصموا بحبل الله... واذکروا نعمت الله... است و چون دیگر اوامر، فرض و وجوب را می‌رساند و چون دعوت به خیر و نهی از منکر واجب کفائی و نظر به انجام آنهاست، منکم، به معنای تبعیض و انشاء می‌باشد و نه به معنای بیانی که توجیه رسائی ندارد، و تقدم منکم بر امة نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ باید از میان شما کسانی همفکر و هماهنگ باشند و گزیده شوند که... امة - بیش از معنای گروهی، همهدفی و هماهنگی را می‌رساند. خیر به معنای گزیده و یا گزیده‌تر، هم در مسائل فکری و هم عملی است، والی الخیر به جای «بالخیر» جهت‌گیری و تحریک به سوی آن را می‌نماید. معروف، هر چیزی است که عقل و فطرت سلیم با آن شناسائی دارد، و منکر چیزی است که ناشناس و به دور و بر کنار از عقل است و شریعت، معروف و منکر را تبیین و تعریف و مشخص می‌کند. چون شناخت همه جانبه و علمی اصول این مفاهیم و تطبیق‌های تحولی آنها از عهده هر یک از افراد مؤمن و مکلف بر نمی‌آید، باید گروه آگاه و اهل نظر و دارای بیان و قدرت اجرایی را برگزینند و تشکیل و تکوین دهند و آنها را حمایت کنند:

از شما مؤمنین که به حبل الله اعتصام و تألیف یافته‌اند و برادر شده‌اند و از دشمنی و سقوط در حفره آتش را رهیده‌اند، چنین گروه گزیده باید داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. چنین گروه هماهنگ نمی‌شود که به مسائل علمی و فکری و اعتقادی و اجتماعی زمان و مکتب‌های ناشی از آنها نا آشنا باشند بلکه باید از میان آنها آنچه گزیده است و با اصول توحیدی و اعتقادی و جهان‌شناسی اسلام مطابقت دارد برگزینند و بشناسانند و بدان دعوت و به معروف از آنها امر کنند و از هر منکر ثابت و حادثی که راه فسق و فاسق و نقض عهدها و گسیختن

پیوند و موجب فساد می شود: «... الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ...» بقره/ ۲۷، باز دارند تا جاذبه های ارتجاع، اجتماع توحیدی و پیشرو را به عقب برنگرداند و ضدیت و دشمنی و فاصله هائی که گودال عمیق آتِشرا «حفرة من النار» در میان طبقات پدید می آورد، دیگر رخ نماید.

افعال: يدعون، يأمرون و ينهون، به جای اوصاف: «الداعون، الامرون و التاهون»، می رساند که این گروه منتخب باید انقلاب توحیدی اسلام را زنده نگه دارند و پیوسته رشد و گسترش دهند، و علاوه بر دعوت و رهبری، دارای چنان قدرت امر و نهی باشند که از مردم ناشی و حمایت می شود و بدان نیرو می بخشد تا آن گروه به پیکر زنده اجتماع، سلامت و حیات و حرکت بخشد، مانند قلبی که منظم می تپد و خون را در رگها به جریان می اندازد و ریه های که دم به دم هوای پاک را به همه اندامها و جوارح می رساند. برای اعتصام به حبس الله و دوام آن و مصون نگه داشتن اجتماع ایمانی از نفوذ عوامل فساد و آفات فردی و اجتماعیست که باید از میان مؤمنان، گروهی شناسای خیر و معروف و منکر گزیده شوند. این گزیدگان از آیات کتاب و از سنت مبتنی بر وحی و حقایق، خیر و معروف و منکر را دریافت می کنند و می رسانند و زنده و متحرک و از نفوذ بیماریها پاک می دارند و از رشد منکرات و ظلم و دشمنی و عناصر شر و فرودمایه و نکره های تحمیلی پیشگیری می کنند.

۱- آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر، همان از میان بردن زمینه و پیشگیری از بروز منکرات و عناصر منکر است:

لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِلَّا يُسَلِّطْ عَلَيْكُمْ شُرَاذِكُمْ فَتَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.

لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مُلْكًا ظَالِمًا لَا يُعْجِلُ كِبِيرَكُمْ وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ وَ تَدْعُوا أَخْيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَ تَسْتَعِزُّونَ فَلَا تُنصَرُونَ وَ تَسْتَفْهِشُونَ فَلَا تُنْفَاثُونَ وَ تَسْتَفْهِرُونَ فَلَا تُغْفَرُونَ...

با این نظر و امر قرآنی و لکن...، اجتماع اسلامی که اینگونه رهبری گروهی و امر آیه در آن تکوین نشده و عناصر منکر و فساد و تضاد گروهها و ارتجاع به نظام جاهلیت، رشد و تسلط یافته است، اجتماع همبسته اصیل و متعهد اسلامی نیست. در چنین اجتماع اسلام‌نما، امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایط و فردی و جزئی می‌گردد و بسیاری از مسائل مربوط بدان، مانند: رباخواری و استثمار اقتصادی و فکری و امتیازات و سلطه‌های ظالمانه و ظلم و... توجیه می‌شود و توجیحات و بحثهای بهم بافته، شناخت خیر و منکر را که اصل همه مسائل و احکام اسلامند، می‌پوشانند و به‌انزوا و ابهام می‌برند و مفهوم تفسیر و انذار و رجوع «... لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ... التوبة/۱۲۲»، دیگرگون می‌گردد و احکام و مسائل و فروع گذشته و فروع فروعی که در کتابها و مغزها انباشته شده یاد کرده است، مسائل حادثه و خیرها و شرها و

→

کلا! والله لتأمرن بالمعروف و تنهين عن المنكر و لتأخذن على يد الظالم و لتأمرنه على الحق اطراً اولیضرب بن الله بقلوب بعضکم علی بعض ثم یلعنکم کما لعنهم (ای بنی اسرائیل).

من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسول الله و خلیفة کتابه. (حدیث نبوی).

و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلق الله سبحانه و انها لا یقر بان من أجل و لا ینقصان من رزق... نهج البلاغه، خطبة ۲۱۹.

ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تعمل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینصف من الاعداء و ینصیب الامر = بیگمان امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای است که بوسیله آن دیگر فرائض به سامان می‌رسد و برپا می‌گردد، مذهبها و راهها امنیت یابد، معاملات و دستاوردها و وسائل کسب حلال می‌شود، مظالم و ستمها به عقب رانده می‌شود، زمین آبادان می‌گردد، و از دشمنان انصاف گرفته می‌شود امر حکومت و نظام جامعه سر و سامان می‌یابد و پایدار می‌گردد (امام باقر ع).

رجوع شود به دیگر آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر.

معروفها و منکرهائی را که پیوسته با هم رخ می نمایند، از نظر و ذهن صاحب نظران به دور می دارند و گروه یویا و کردند: «طائفة» و متفقه و رجوع کننده به سوی مردم: «اذا رجعوا اليهم» به جای و مسندشان تکیه می دهند تا جاهلی در حد جهلش بدانان رجوع کند و در جهل به اصول خیر و معروف و منکر بماند و رابط توحیدی و اعتصام به جبل الله از میان فرقه ها و گروه های مسلمانان کسخته می گردد، و مردم بی پناه و مستضعف، در دامهای (حبال) گسترده طغوتها و شیطانها و مذهبهای ساخته و پرداخته آنان گرفتار و کشیده می شوند، تا قرار گرفتن به لبه حفره و حفره های آتش: «حفرة من النار». و هزاران گونه دیگر گونیه و فسادها و عقب ماندگیها و شرور شناخته و ناشناخته و به چشم آمده و نیامده برای جوامع اسلامی و ملل دیگر، از تعطیل و نادیده گرفتن این امر حیات بخش: «ولتكن منكم امة... ما به گرفته است، امری که مسلمانان را پیوسته در حال انقلاب فکری و تحول و تکامل و هماهنگی می دارد و باید از مرزهای اسلامی بگذرد و گسترش یابد: «كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس... بقره/۱۴۳».

اطلاق افعال یدعون، یا مرون و ینهون از مفعول چون «یدعونکم... یدعون المؤمنین...»؛ همین تعمیم و گسترش را می رساند. بر اساس این امر، باید در مراکز اسلامی گروههای تربیت شوند و اصول خیر و معروف و منکر و احوال و تاریخ ملل و ادیان و مذاهب و مسالك و روحیات و خویها و مراتب رشد و عقب ماندگیها و آزادی و دربند بودن های آنها را فرا گیرند و به سوی آنها اعزام و بر آنان شهید و شاهد و مشرف و ناظر گردند و درحالی که رسول را الکوئی و آسوه ای در برابر خود دارند، خود هم برای توده ها (ناس) الکو و آسوه و نمونه گردند: «لتكونوا شهداء على الناس».

اگر امر «ولتكن منكم امة...» و امر «لتكونوا شهداء على الناس»، پس از

۱- فرمان ارجاع مشهور و منسوب به ناحیه مقدسه: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الي رواة احاديثنا» در زمان و شرایط دیگر گونی اصول و فروع آئین صادر گردیده که گروههای انقلابی شیعه و رهبران آنها در حال اختفاء و تقیه بودند و تمرکزی نداشتند.

رسول و رهبر عظیم اسلام و بروز انگیزه‌های جاهلیت و اخلاف خلافت و برکناری رهبری اصیل و آگاه و دانای اسلامی، از نظرها دور شد و تحقق نیافت، امروز با گسترش سرزمینهای اسلامی و بیداری مسلمانان و پیوستگی و حیرتزدگی و درماندگی ملل جهان، این گونه اوامر زمینه تحقق و اجرای بیشتری یافته است، تا آنکه با هدایت قرآن، خیر و شر و معروف و منکر و مصالح مردم را در همه مراتب و ابعاد و جهاتش می‌شناسند، راهگشائی باشند در میان گمراهیها و حیرتزدگیها و تضاد مکتبها و راهنمایی در تاریکیها و افشاندن بذرهای خیر و توحید و فرا آورنده اندیشه‌ها، همچون کشتکار (فلاح) کار آزموده و امیدواری که زمین را شخم می‌زند و می‌شکافد و بذر می‌افشاند و شکوفان می‌کند: و اولئك هم المفلحون. اولئك اشاره به مقام والای چنین امتی است و جمله اسمیه به جای فعلیه و مطابق با سیاق خطاب «لعلکم تفلحون»؛ ثبات و کلیت را می‌نمایاند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

نهی لانه‌سازان... عطف به اوامر اتقوا الله، واعتصموا بحبل الله، واذکروا نعمه الله، ولتکن منکم... است که از پایه گرفتن تفرقه و اختلاف بر حذر می‌دارد و عاقبت سرپیچی از این اوامر را می‌نمایاند، آنچه تفرقه و اختلافی که در ملل توحیدی و دارای بیانات تکوین یافت و از تفرقه‌های قومی و قبائلی و طبقاتی ریشه گرفت. پس اختلافی که از اینگونه تفرقه‌های ریشه‌ای ناشی نشود و تکوین نیابد، مورد نهی نباید باشد. و نهی کلی از آن، تکلیف به محال و مخالف سنت آفرینش است «ولذالك خلقهم» چون اختلافی که ناشی از تفرقه‌جویی نباشد و منشأ حرکت و رشد فکری و تحول اجتماعی شود و استعدادها و مواهب افراد را برانگیزد، خود کمال و رحمت است که فرمود: «اختلاف أمتی رحمة». پس از آن اوامر، این نهی لانه‌سازان و تمثیل‌الذین و ترتیب تفرقوا و اختلافوا چون نهی کوناه و کلی «لا تختلفوا» نیست و اختلافی را می‌نمایاند که ناشی از تفرقه‌های جاهلیت و منشأ آن شود و

تقوای به حق را بر کنار دارد و اعتصام به حبل الله را بگسلد و صورت و ترکیب اجتماع توحیدی را به گونه افراد و گروههای متضاد در آورد و قوای آنها را در برابر اجتماع ایمانی و رباط اعتصامی بسیج کند و تفرقه و اختلاف در نفوس گروههایی کیان «سرشت» یابد: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ... و بینات و آیات توحید در آفاق ناهموار تفرقه‌ها تیره گردد: من بعد ما جاءتهم البینات. بر گشت و روی گرداندن از بینات روشنگر و آیات رهنمای توحید، تیر گیها و کمر اهیها و رنجها و دردها و وحشتها و زبونی‌ها در بر دارد: و اولئك لهم عذاب عظیم.

تفرقه منشأ شرك است و از شرك هر عذاب عظیمی بر می آید: «... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا، كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. روم/ ۳۱ و ۳۲» آنان که در آئین توحید تفرقه آوردند و گروه گروه و شیعه شیعه کردند از رسالت و رهبری رسول خدا بس دور و بر کنارند: «ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعالست منهم فی شیء... انعام/ ۱۵۹» با وجود در دست و برابر چشم و اندیشه بودن چنین کتاب محفوظ و آیات محکم و اصول و فروع تعیین شده و سنت مستند و روشنگر و امامت و عترت توصیف و شناخته گردیده، آنان که آئین توحیدی اسلام را تجزیه و تفریق کنند، چه ارتباطی با روح رسالت اسلام دارند و چه پیوستگی با رسول خدا؟ «لست منهم فی شیء». پیوستگی و ربط با رسول و رسالت او همان اعتصام به حبل توحید است، و قطع چنین ربط و اعتصام جذب به عقاید و سنن تفرقه‌انگیز جاهلیت، و نفوذ و عمق نیافتن ایمان توحیدی و اعتصامی

۱- وصایا و خطابه‌های رسول اکرم (ص) در سالها و روزهای آخر رسالتش که بیشتر آنها راجع به وحدت و توحید مسلمانان است، همین نگرانی و پیش‌بینی آن حضرت را می‌رساند: این سرآغاز یکی از خطبه‌های حجة الوداع است: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض = بعد از من واپس مگردید تا کافرانی شوید که برخی از افراد شما گردن برخی دیگر را بزنند. ان امتی متفرق علی اثین (احدی) و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة... ثم قال واعتصموا بحبل الله جميعاً... = امت من به هفتاد و دو (یا یک) فرقه متفرق می‌شوند، همه آنها جز یکی، در آتشند... یرد علی یوم القیامة من اصحابی فیجلون عن الحوض، فأقول: یا رب اصحابی؟... فیقول ارتدوا علی اعقابهم القهقری = روز قیامت

و انقلابی در قلوب و اندیشه‌های بیشتر مسلمانان و نخستین جاهلان اسلام: «قَالَتْ  
الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»  
حجرات/۱۴.

با گسترش اسلام در میان ملتها و در سرزمینهای مختلف آئین توحیدی و  
تحولی، اسلام جذب آنها گردید و به رنگ عقاید شرکزا و روابط و سنن همان  
ملت‌ها درآمد و همه نام و عنوان اسلام یافت و در برابر هم جبهه گرفتند و هر  
جبهه برای توجیه مذهب و مسلک خود به تعبیر و تأویل آیات و روایات مستند  
و نامستند و منطق‌های فلسفی رائج استناد کردند و عمق فاصله و تفرقه را پیوسته  
بیشتر ساختند تا دچار عذاب عظیم شدند؛ و اولئك لهم عذاب عظیم. عذاب زبونی،

→  
گروهی از اصحاب بر من وارد شوند که از حوض (کوثر، سرچشمه حیات) بر کنار و رانده  
شوند. پس گویم پروردگارا اصحاب منند... گوید اینها برپاشند پای خود به قهقرا  
برگشتند...». نگرانی شدید آن حضرت از تفرقه و برگشت مسلمانان به ارتجاع  
جاهلیت بود که اعتصام به کتاب و عترت را در روزهای آخر زندگیش توصیه می‌فرمود:  
«انی تارك فيكم الثقلين... این حدیث را، با اختلاف در بعضی از کلمات و عبارات ناقلین  
و ضابطین احادیث، نقل کرده‌اند. و در کتابهای صحاح و سنن و تفاسیر و تواریخ ضبط  
شده است. مرحوم میرحامد حسینی هندی در کتاب «العقبات» این حدیث را از قریب  
دویست شخصیت و دانشمند اسلامی - از قرن دوم تا سیزدهم - نقل کرده است که برخی  
از ناقلان آنرا در ضمن خطبه مفصلی از رسول خدا (ص) در حجة الوداع، یا در غدیر  
خم و یا در بستر بیماری آورده‌اند و بعضی از آنان همین قسمت را، این حدیث در همه  
اسناد و روایات و با وجود اختلاف در تعبیرات يك مفهوم و معنا را می‌رساند: «انی تارك  
(ترکت، خلفت) فيكم الثقلين. (امرین، خلیفتین، احدهما اکبر من الآخر) ما ان تمسکتم به  
راخذتم، اعتصمتم به) لن تضلوا بعدی (لن تذلوا بعدها ابدًا)؛ کتاب الله (کتاب ربی،  
حبل ممدود مسابین السماء والارض فیه الهدی والنور)، و عترتی اهل بیتی (قرابتی) لن  
یفترقا (لقرینان، لن یتفرقا) حتی یردا علی العوض (حتی یلقیانی کھاتین - اشار باصبعیه)». ...  
و در يك روایت از عامه، به جای عترتی، سنتی نقل شده است که البته عترت و سنت  
ملازمند.

این متن وصیت رسول خدا (ص) بوده است که قسمت اصلی آن را با اختلاف در  
بعضی از الفاظ، علامت گذاری شده و تواتر در معنا، آوردیم و ترجمه آن چنین است:



دشمنی و کینه، کشته شدن استعدادها، به غارت رفتن سرمایه‌ها، شکار هر صیاد، زبون هر شیاد، لقمه هر شکم، گشتن بنده هر برده پرور و... تا عذاب ابد. اگر در پیر تو آیات بینات و سیره نبوت و ولایت و سنت مستند، ترکیب مذاهب مختلف اسلامی تحلیل و تجزیه شود، اجزاء و عناصر ناهماهنگ جاهلیت و دخیل در اصول و فروع اسلامی شناخته می‌گردد.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَاَمَّا الَّذِينَ اَسْوَدَتْ وُجُوهُهُمُ اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

یوم، ظرف لهم عذاب عظیم یا هر فعلی که بتوان تقدیر کرد تا تحقق ظرف و توسعه مظر و ف را بنمایاند. هیأت و آهنگ دو فعل تبیض و تسود، حدوث و تحول و دگرگونی مداوم را می‌رساند. وجوه چهره‌ها یا سران و پیشوایان مورد توجه (وجه الملة).

آنان که تفرقه و اختلاف نهادند بر ایشان عذاب گرانی است در روزیکه... یا چنین روزی ناگهان رخ نماید و روشنی دهد؛ روزیکه چهره‌هایی همی

→  
واگذارنده‌ام (واگذاردم، جان‌نشین کردم) در میان شما دو کان - دو گوهر - گرانبها را (دو چیز، دو جان‌نشین که یکی بزرگتر از دیگریست): کتاب خدا (کتاب پروردگارم، ریسمانی کشیده شده در میان آسمان و زمین که هدایت و روشنی در آنست)؛ و عترتم «مشکپاره من که خوی و بوی از من دارند» خاندانم (نزدیکانم) را، هرگز از هم جدا نشوند (دو قرین جدائی‌ناپذیر چون این دو انگشت) تا هنگامی که بر من وارد حوض «کوثر: چشمه فزاینده» شوند (تا با من ملاقات کنند)...

۱- تا از تصویر آفرینش در رحم جهان چه زاده شود؟ تا از رحم طبیعت متولد نشود، جز اهل پیش نمی‌دانند.

آنکه نازاده شناسد او کم است  
کاندرون پوست او راه بود  
لیک عکس جان رومی و حبش  
تا به اسفل می‌برد آن نیم را  
ترك و هند و شهره گردد آن گروه

تا نژاد او مشکلات عالم است  
او مگر بنظر بنورالله بود  
اصل آب نطفه اسپید است و خوش  
می‌دهد رنگ احسن التقویم را  
یوم تبیض وجوه و تسود وجوه

درخشان گردد و چهره‌هایی دگرگون و تیره شود. (سران و رهبرانی روی سفید و سرانی روسیاه شوند) همینکه فجر طالع شد و روز برآمد و تاریکی و بهم- آمیختگی حق و باطل زائل شد و رازها آشکار گردید، آنانکه به جلال الله اعتصام جویند و در جهت توحید و بر حق باشند چهره‌شان باز و رویشان درخشان و سفید گردد و آنان که به سوی تفرقه و کفر روی آوردند و چهره آئین خدا را پوشانند، روهایشان گرفته و تاریک شود؛ چهره‌هایی که نمایاننده درون است و درون‌هایی که روی می‌شود و چهره می‌آراید، شخصیتها و ملت‌هایی که از متن تاریخ برآمدند و از میان تاریکیها و تضادها و ابرها و پیچ و خمها درخشیدند و کمال و قدرت و عزت و وجهه یافتند و وجوه خلق شدند و چون فلک صبح راه کاروانها را روشن کردند، آنان بودند که آهنگ ایمان و توحید را نواختند و اندیشه‌ها و قوای اجتماع را هماهنگ با نظام آفرینش به راه آوردند. چهره اینان در پایان هر شب و برآمدن هر روز می‌درخشد: یوم تبیض و جوه... آنان که پس از ایمان به کفر و پس از توحید به تفرقه گرائیدند، گمراه و گمراه کننده شدند و روسیاهی به بار آوردند و در افق تاریک زمان غروب کردند: و تسود و جوه.

اما الذین اسودت وجوههم، تفصیل پیوسته و برخلاف ترتیب (لف و نشر مشوش) یوم تبیض و تسود، برای تبیین علت حدوث سیاه‌روئی است، چون سفید-روئی ناشی از ایمان و توحید را که طبیعی و فطریست، خود داشتند. پس چه شد که از آن‌ها همی و فاقد و دگرگون شدند؟ اگر تم بعد ایمانکم؟ در این بازخواست و نکوهش، گوینده‌ای در کلام نیست و خطایست بعد از غیاب که گویا در چنین روز دنیا و تاریخ و زمان درهم پیچیده شده است و همه در محکمه خدا و خلق حضور و ظهور یافته‌اند و همه با هم و با خدا مواجهند با هر چه دارند و آورده‌اند دیگر نه آینده‌ای است - تبیض... و تسود - و نه گذشته‌ای - اسودت... و ایضت... کفر پس از ایمان و تفریق پس از توحید و ارتجاع پس از ارتقاء آتشی در بر دارد که مواهب انسانی را می‌گدازد و عقده‌ها و کینه‌هایی می‌افروزد و دود و حریق آن چهره‌ها را تاریک و سیاه می‌گرداند: فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون.

عذابی که از درگیری و تضاد درونی و اجتماعی و دوری از رحمت خدا افروخته می‌شود.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَبِهِمْ رَحْمَةُ اللَّهِ فِيهَا خَالِدُونَ.

پس بطور خلاصه، آنان و امتی که اعتصام به جلال الله داشتند و در جهت توحید و کمال ایمانی بودند، از تاریکیها و گرفتگیهای درونی می‌رهند و خود را تحت تصرف خدا قرار می‌دهند و خدایشان به سوی نور و درخشندگی می‌برد. و آنان که بر پیمانهای ناستوار طاغوتهای درونی و برونی اتکا کنند همی به سوی تاریکی و تیرگی رانده می‌شوند: **وَاللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...** این دو مسیر متضاد پیش می‌رود تا روزی که يك سر متمایز و جدا کردند: رویهائی تابان و درخشان و رویهائی تاریك و گرفته: **يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم...** روسیاهان روی گردان از ایمان به سوی عذاب و روی سفیدان سر بلند در رحمت. دو فعل تبيض و تسود، دلالت بر عروض این دو صفت دارد، که به اختیار و تشخیص خود این یا آن را انتخاب کردند و نتایجش، آن یا این است. حیات و شکوفائی و سرسبزی و درخشانی از آثار رحمت خدا است: **فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُخْرِجُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...** الروم/ ۵۰، ایمان و توحید، مجاری رحمت را در نفوس و اجتماع می‌کشایند و مواهب و استعدادها را شکوفا و چهره‌ها را باز و روشن می‌کنند، و همین جوشش رحمت، فرا آورنده و نگارنده بهشت مینو است «آنکه در رحمت است در سرچشمه فزاینده بهشت و جاودان است: اما الذين... ففی رحمت الله. هم فیها خالدون، تکرار ظرف است، و تکیه بر ضمیر «هم»، حصر و ثبات و دوام را می‌رساند.

این دو تصویر زنده و گویا و مشهودیست در تارك زمان و تاریخ ملل از چهره دو گروه متقابل: پیشرو متحد و متعهد و هماهنگ و مقبول از یکطرف؛ و مرتجع و متفرق و بی مسؤولیت و مطرود از طرف دیگر. به قرینه تقابل، آنان

سفیدان و درخشندگان ایمانند و در رحمت خدا و اینان روسیاهان کفرند و دچار غضب خدا.

اکفرتم، انکار و نکوهش زبونی آور و خبر از گذشته‌ای تاریک است و منشأ روسیاهی را می‌نمایاند. ففی رحمت‌الله... بیان حال و آینده و محیط حیاتی است.<sup>۱</sup>

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ. وَفِي السَّمَاوَاتِ  
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ.

تلك، اشاره است به «یوم تبیض وجوه...» و یا مجموع آیات این سوره یا قرآن. اشاره مفرد باید راجع به مرتبه جمعی و بسیط این آیات باشد که همچون وجود ذهنی، پیش از نزول و تصویر و تدریج، به صورت کلمات و تلاوت بوده است. تلوها با صیغه مضارع، همین تدریج و تنزیل را می‌نمایاند. عليك، دلالت

۱- اگر سفید پوستان نژاد پرست این آیات را می‌خواندند، آنرا شاهی آسمانی و دلیل دیگری برای اثبات برتری سفید پوستان می‌پنداشتند و اعلام می‌کردند که کتاب دینی مسلمانان رنگین پوست هم، طرفدار برتری و گزیدگی سفید پوست است، و نظریه فیلسوف نمایانی مانند «دوگو بینو» از اشراف فرانسه: «سفید پوستی از مشخصات برتری است و هر چه سفیدتر برتر» چون وحی منزل است. و بعضی از اقوام، جانوران سفید را برای سفیدیشان تا حد پرستش محترم می‌شماردند. این کوله بینان متعصب چشم اندازشان همین تاریخ کوتاهی است که به علل تاریخی و شرائط تحول و تمدن صنعتی و مادی پیش آمد و از موارد دیگران رشد یافت و چشمگیر شد، و ایمان و توحید و فضائل انسانی را از مغزها و دلها و روابط خانوادگی و معنوی و عاطفی را از اجتماع بیرون راند، نه بیشتر را می‌نگرند که بیشتر سفید پوستان قبائل وحشی یا نیمه وحشی بودند، نه اکنون را که سفید پوستانی چون حیوانات به سائق غریزه به سر می‌برند و نه آینده این تمدن صنعتی را که انسانهایش چون پیچ و مهره و آلات و ابزار، سائیده و متلاشی می‌گردند. اینان که تنها به چند سال جنبش سفید پوستی می‌نگرند، گویا تاریخ عمیق و پردامنه ملت‌های رنگین و تمدن‌های متنوع آنان از برابر چشمشان ناپدید گردید. همان مللی که از ریشه مواهب عالی و اصالت انسانی رشد یافته چندی دچار خزان و پژمردگی گردیده‌اند ولی دوباره به اذن خدا همی زنده می‌شوند و شکوفا می‌گردند.

در کنفرانس اسلامی (مؤتمر اسلامی) که در سال ۱۳۴۰ در شهر مسلوب قدس تشکیل شد بیشتر نمایندگان از کشورهای افریقای اسلامی بودند، نظریات و پیشنهاداتشان بسی

به قهر و سلطه آیات بر روح و ذهن جذاب مخاطب (رسول خدا) دارد چنانکه خاطرها و انگیزه‌های ذهنی او دخالتی در آن ندارد. بالحق، متعلق به تلوها یا وصف ضمنی آیات، تبیین و تأکید همین حقیقت است که این آیات، همچون اصول و آئین ثابت آفرینش، نمودار و تنزل یافته حقایق ثابت و برتر از دریافتها و اندیشه‌های متغیر و ناپایدار است.

تلاوت آیات، به حق و نمودار حق است تا آدمیان واژگون گشته و منحرف و وامانده از حق را شناسا و هماهنگ حق و حقایق گرداند و مبانی و مفاهیم آیات را در اندیشه و قلب و روابط و اعمال انسان آگاهانه تحقق بخشد و با تحریک اثباتی اوامر، و نفی نواهی تحریک یابد: «اتقوا الله... ولا تموتن... واعتصموا بحبل الله... ولا تفرقوا... ولتکن منکم... ولا تكونوا کالذین...» اینها خواست خداست که حق مطلق است و در آفرینش جهان و تنزیل آیات جز خیر و کمال نمی خواهد: وما الله یرید ظلماً للعالمین. نفی خداوندی است که مرید ظلم باشد، نه نفی اراده ظلم از خدا مانند: «ما یرید الله... ظلماً»، در سیاق نفی آمده: ذات و هستی خدا مقتضی هیچگونه ظلم نیست، چون خیر و کمال مطلق است و از او جز خیر و کمال نیاید و نشاید. این آیات حق و ثابت است همچون آیات آفرینش. اصول و قوانین جاذبه، نور، نیرو و آنچه کشف شده و نشده، همه

عمیق والهامبخش و سخنرانیهایشان به زبان عربی چه بلیغ و شورانگیز بود. یکی از آنان پیش از شروع جلسات همین آیات «واعتصموا بحبل الله... ولا تكونوا کالذین تفرقوا... یوم تبیض وجوه...» را با آهنگی موج و جذاب تلاوت می کرد در هنگام تلاوت این بخش: «... و تسود وجوه و اما الذین اسودت وجوههم» نگارنده در آغاز و بخصوص آنگاه که رئیس جلسه بودم چشم از سوی و روی آنان می گرداندم که مبدا احساس حقارتی کنند. آنگاه متوجه شدم که از دریافت معانی این آیات به جای احساس حقارت، احساس غرور می کنند و به خوبی درمی یابند که این سفیدی و سیاهی درباره رنگ پوست نیست، سفیدی و درخشندگی ایمان و توحید و شمول رحمت، و سیاهی کفر و نفاق و تفرقه است. آنان با ایمان ساده و پرمایه و حرکت انگیز و توحیدی، خود را سفیدرو و امیدوار می دیدند و بودند، و سفیدپوستان کافر و تفرقه انگیز سیاهرو و رسوا و شرمنده بودند و هستند.

نمودارهای اراده حکیمانه خداوندی است که بقا و کمال انسان و جهان را می‌خواهد نه فنا و نقص را: وما لله یرید ظلماً للعالمین.

اعتصام به حق و تقوا و توحید عقیده و فکر و عمل مانند کشف و شناخت اصول و قوانین خلقت و طبیعت، موجب قدرت و حرکت و کمال است، و ناآگاهی و اعراض و جهل موجب زبونی و پستی و درماندگی. این حق واصل، نام و نشان و رنگ و نژاد نمی‌شناسد. برای جهان و جهانیان «العالمین» است. سنت خداست و تفسیر ناپذیر «ولن تجد لسنة الله تبديلاً، نحویلاً، آنان که زبون و پراکنده و دچار تفرقه بودند، با کلمه توحید و توحید کلمه و اعتصام به حق، قدرت و تکرار و کمال می‌یابند و یافتند، و آنان که دچار تفرقه و اختلاف شدند زبون و راكد و درمانده شدند و شخصیت و حیات اجتماعی خود را باختند. چون در اراده تکوین و تشریحی خدا که به صورت قوانین و سنن نمودار شده است و در ترکیب و آهنگ آیات تلاوت می‌شود، هیچ ظلم و ناهنجاری و بدخواهی نیست، هر چه ظلم است از اراده و اختیار انسانها بر می‌آید. همان کسان که چشم خود را می‌بندند و نمی‌خواهند قوانین و سنن الهی را بشناسند، و اراده و استعدادها و اندیشه و قوای خود را با آنها هماهنگ سازند. و با کسانی که دچار اختلال فکریند و چشم‌اندازی محدود دارند و عدالت و ظلم و خیر و شر را به مقیاس سود و زیان و مرگ و حیات افراد و جماعات و نابسامانیهای گذرا می‌نگرند و قدرت و حوصله جمع‌بندی و حاصلگیری را ندارند.

ظلم از نادانی و ناتوانی و سودجویی طبایع بشری ناشی می‌شود. خداوندی که خیر و کمال و قدرت مطلق است و هستی از او و برای او و به سوی او است، چرا مرید (خواستار) ظلم باشد: **وَلله ما فی السموات و ما فی الارض و الیه ترجعون** - در ظرف ظاهری آسمانها و زمین - فی السموات - و در اعماق به هم پیوسته آنها که همه قوانین و نظامات و روابط و طبایع اشیاء است و اراده و قدرت و تصرف نامحدود را می‌نمایانند و همچنین در متن و واقع زمین - ما فی الارض - که طبایع انسانها و اجتماعات را

در بر می گیرد و انسانها پیوسته به زمین و زمین به آسمانها . مسیر و محصول نهائی طبایع اشیاء و جمع و تفریق و تضاد و کمالات نسبی آنها و حرکت متقابل به سوی حق و خیر و کمال مطلق است: والیه ترجعون.

فعل مجهول ترجعون، مشعر بدان است که تحرك و تکامل و رجوع، در طبیعت همه اشیاء، و نیز، در متن مجتمعا و امتها، نهاده شده است.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ  
أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ  
أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۱﴾

گزیده امتی بودید که برای مردم بر آورده شدید همی امر می کنید به معروف و نهی می کنید از منکر و به خدا می گرائید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، همانا برایشان خیر بودی، برخی از اینان مؤمن هستند و بیشترشان فاسقند.

لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِنْ يُقَاتِلْكُمْ يُوَلُّكُمْ  
الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ ﴿۸۲﴾

هرگز زیان نرسانند شما را مگر اندک آزاری، و اگر با شما کارزار کنند پشت کنند شما را سپس یاری نشوند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ إِنْ مَا تَقْفُوا إِلَّا يُحِبُّلِ مِنَ اللَّهِ  
وَحِبُّلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأْسٌ وَ يَعْضِبُ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ  
عَلَيْهِمُ الْمَكَّةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ  
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۸۳﴾

زهونی بر آنان زده شده هر جا که یافت شوند (موضع گیرند)، مگر به رشته‌ای از پیمان خدا و رشته‌ای از پیمان مردم و بازگشتند به خشمی از خدا و درمساندگی بر آنان زده شده است، زیرا به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، این بدان سبب است که نافرمان بودند و تجاوز می کردند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْكِتَابِ قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ نَحْمَدُ اللَّهَ  
أَيْتِ اللَّهُ أَنْتَ الْبَيْتِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ ﴿۸۴﴾

از مردم اهل کتاب یکسان نیستند گروهی که بهها خاسته‌اند و آیات خدا را بی دربی در اثنای شب همی خوانند و آنان همی سجده می کنند.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُخَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ  
وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۱۵﴾

به خدا و روز بازپسین می گرایند و به-  
معروف امر می کنند و از منکر نهی  
می کنند و در خیرات می شتابند و همین  
کسان از شایستگانند.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا بِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ  
بِالْمُتَّقِينَ ﴿۱۱۶﴾

و آنچه از خیر انجام می دهند هرگز از آن  
پوشیده نگردند (ناسپاس نگردند آنرا) و  
خدا بس دانا است به منتش پروا داران.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا  
أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ  
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱۷﴾

بیگمان آنان که کافر شدند هرگز اموالشان  
و نه اولادشان بی نیاز نکند آنان را از خدا  
(و هرچه از اوست) چیزی را، همین کسان  
واهیست آتشند و خود در آن جاودانند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ  
رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ  
فَأفْلَكْنَهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ  
يَظْلَمُونَ ﴿۱۱۸﴾

مثل آنچه در این زندگی دنیا انفاق می کنند  
چون دستان تندباد سوزانست که برسد و  
به کشت مردمی که به خود ستم کرده اند بزند  
و آنرا نابود کند، خدا بر آنان ستم نکرده  
است بلکه ایشان خود بر خویش ستم  
می کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا بَطَانَةَ قَوْمٍ دُونِكُمْ  
لَا يَأْتُونَكُمْ خَبْرًا وَذُوا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَأَتْ  
الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ  
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ  
تَعْقِلُونَ ﴿۱۱۹﴾

هان ای کسانی که گرائیده اید جز از  
خودتان دوست همرازی نگیرید از هیچ  
کوششی برای آشفته گی شما باز نمی ماند،  
بس دوست دارند که شما را به گرفتاری و  
رنجوری اندازند، به راستی خشم و کینه از  
دهانهای آنان هویدا گشته است و آنچه  
سینه هایشان نهان می دارد بزرگتر است،  
ما نشانه ها را به روشنی برای شما بیان  
کردیم اگر خرد خود را به کار ببرید.



هَاتَمُ أَوْلَادِهِمْ وَلاَ يُؤْتِيكُمْ وَتُؤْتُونَ  
بِالْكِتَابِ كَلِمَةً وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا  
عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْمِنُوا  
بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۰﴾

اینک شما آنان را دوست می‌دارید و شما را دوست نمی‌دارند، و شما می‌گرائید به همه کتاب، و چون به شما برخوردند گفتند ایمان آوردیم و هر گاه به خلوت بروند سر انگشتها را علیه شما از خشم به دندان گزند، بگو به خشم خود بمیرید، چه خدا پس دانا است به محتویات سینه‌ها.

إِنْ تَسْكُرْ حَسَنَةً لِّسُوْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ  
سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِرُّوا وَتَتَّقُوا لَّا  
يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

اگر نیکی بی‌شما را رسد آنان را بد آید و اگر شما را بدی بی‌شما رسد بدان شاد شوند، و اگر پایداری ورزید و پروا پیشه کنید، تیرنگشان هیچ زبانی به شما نمی‌رساند، همانا خدا بدانچه می‌کنند فراگیرنده است.

مُحِيطٌ ﴿۱۱﴾

### لغات

ذَلَّتْ (به کسر ذال): نوع مخصوصی از زبونی است، مانند جِلْسَه (به کسر جیم) که نوع مخصوصی از نشستن را گویند. وزن فِعْلَةٌ (به کسر فاء) دلالت بر هیأت می‌کند، ضَرْبُ الذَّلَّةِ بر آنان، یا عبارت از نقش زبونی خوردن و آشکار شدن اثر زبونی در آنان است، مانند ضرب سکه و نقشی که بر روی آن ظاهر می‌شود، و یا مانند زدن خیمه بر روی کسی، معنی فرا گرفتن و احاطه کردن زبونی است چون خیمه بر سر آنان.

لُفُّوا، ماضی مجهول از ثقافة: کارائی، کاردانی، چابکی، دستیابی، دریافت.

بِأَوَّاءٍ، از بواء است یعنی مساوات و سزاواری، یا از مَبَايَءَ است یعنی در محیط چیزی در آمدن و وارد شدن و جای گزیدن.

آفَاء، جمع انی چون معی: قسمت پیوسته زمان و روز، هنگام، آسانگیری، بردباری.

اصحاب، جمع صاحب: ملازم، همراه، معاش، مالک، وزیر.

صَوْرٌ، سرمای تند، زبانه آتش، آوای باد، فریاد، سختی کار، گرمای سوزان.

بطانة: آستر لباس (مقابل ظهارة)، نزدیکان خاص، همراه، همدرك، از بطن:

درون، شکم، پیچ و خم دره.

یا لواء، فعل مضارع از الو و لَؤی؛ ناتوانی، کوتاهی، سستی، کندی.  
 خَبال، تباهی، دیوانگی، فریفتگی، فلجی، چموشی، سم کشنده.  
 عَنَتُمْ، ماضی عنت: سختی، گرفتاری، فساد، مصیبت، هلاکت نقص در اندیشه.  
 افواه، جمع فوه (به ضم و فتح فا، فاه، فیه): دهان. فاه (به صورت فعل): سخن  
 گفت.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُؤْمِنُونَ  
 بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.

چون کنتم فعل ماضی ناقص و خبر از گذشته و خطاب به امت حاضر است،  
 بعضی از مفسرین برای توجیه معنای خبری آن گفته‌اند به اعتبار نام و نشان و  
 نوید هائیت که در اخبار و نوشته‌های گذشتگان درباره چنین امتی آمده است،  
 و یا در علم خدا گزیده شدند. ابو مسلم «کنتم خیر امة» را پیوسته به «الذین  
 ابیضت وجوههم» و خطاب بدانان دانسته است، مانند خطاب «اکفرتم» که به «الذین  
 اسودت وجوههم» است؛ در آن روزی که رویها سیاه یا سفید می‌شود، بدانان چنان و  
 چنین خطاب گردد. این توجیه، با فاصله دو آیه و ظاهر تأمرون... سازگار و هماهنگ  
 نیست. برخی «کنتم» را به معنای «صرتم» و یا آنرا تامه و به معنای «اتم» و جدتم،  
 گرفته‌اند. این تفسیر نیست که کلمات و لغات آیات را با کلمات و لغات دیگری  
 تفسیر و توجیه کنند و معانی آنچه را خود آورده‌اند - نا آگاهانه - رساتر و  
 بلیغتر از آنچه در قرآن آمده بنمایانند، مگر نازل کننده آیات نمی‌توانست در  
 این آیات بگوید: «صرتم یا وجدتم یا اتم خیر امة...»!

«کنتم» به همان معنی کنتم و خبر از گذشته است و خبر آن «خیر امة  
 اخرجت» می‌باشد. به جای تأویل و توجیه معنای ظاهر آن باید ظرف گذشته این  
 خبر را بیابیم که آیا - چنانکه برخی گفته‌اند - در علم ازلی خدا و بشارات  
 انبیاء بوده است، که در این صورت، این ظرف با وصف تفضیلی خیر و معنای فعل

أُخْرِجَتْ رَاسِتٌ نَمِی آید، مگر آنکه نظر به علم فعلی خداوند باشد که در متن و حرکت تاریخی انسان تحقق یافته و در وحی و اشارات انبیاء اشاراتی بدان شده است؛ چنانکه در همه پدیده‌های طبیعی و صنعتی، علت غائی نخست معلوم فاعل و صانع و نخستین محرك علیت و تحقق آنست، به اصطلاح: در وجود ذهنی مقدم و در وجود خارجی مؤخر از همه اسباب و علل می‌باشد و یا در ضمن علل و عوامل تحقق دهنده و درون آنها جریان دارد تا آنجا که یکسره تحقق یابد و ظهور نماید. این علم و اندیشه صانع و مخترع و مهندس به نتیجه و علت غائی صنع و اختراع و ساختمان است که محرك اراده او می‌شود تا اعضاء و اسباب و ابزار و وسائل و مواد را به کار می‌برد و با آنها و در ضمن آنها و به تدریج علت غائی رخ می‌نماید و اخراج میشود و تحقق می‌یابد. در همه اعمال عاقلانه و آگاهانه تصویر و علم به علت غائی، نخستین محرك است. ساختمانی که بالا می‌آید، گیاهی که کشت می‌شود و موادی که صورت اختراع می‌گیرد، همگی پیش از آنکه در خارج پدید آید، در ذهن انسان عاقل و مختار تصویر می‌شود. و هر چه اتقان و استحکام مصنوع بیشتر باشد، دلیل بر قدرت ذهنی و علمی بیشتر صانع است و چون تسایج و غایبات حرکات و ترکیبات طبیعی و اعمال غریزه و روابط عناصر و پدیده‌های بی‌پایان آنها، در منتهای اتقان و کمال استحکام است؛ باید ابداء کنند و پدید آورنده آنها، در قدرت و علم و آفرینش و گزینش و تکامل آنها برای وصول به هدفی عالی و علتی غائی، بینهایت باشد، چه آنها بتوانیم درک کنیم و یا نتوانیم، عناصر و قوا و خواص و صفات و تضاد و ائتلاف و تجزیه و ترکیب آنها - چه تنظیم شده به شمار آوریم و چه معلول تصادف - در مسیر و زنجیره مشخصی تا پدید آمدن حیات پیش رفته و می‌رود. پیدا شدن نخستین واحد حیات، انقلاب جهنده‌ای در جهان طبیعت بوده است که جز کارمایه‌ای که از عناصر طبیعت دارد و در می‌یابد؛ در ترکیب و تنظیم و سازندگی و جذب و دفع، هنجار و ناهنجار (معروف و منکر) و جهتگیری، شباهتی با عناصر و ترکیبات پیش از آن ندارد. در مسیر تکاملی و شناخته (معروف) پیش می‌رود تا ترکیبات عالی و عالیتر، تا پدید آمدن انسان و

انسانتر. از این پس، سازندگی و تکامل در ترکیب و شکل اجتماع و ضمن آنست که از عناصر افراد و اقوام و خواص و صفات و تضاد و ائتلاف آنها صورت می‌بندد. برای ادامه حیات و نیاز به تعاون جمعی، قبیله پدید می‌آید و از خصائص محیط و مواریث نژادی شکل می‌گیرد و متمایز می‌گردد و از اختلاف و ائتلاف قبائل پراکنده، اقوام پدید می‌آید، و از سکونت و ترکیب اقوام و خصائص قومی و محیطی، ملتها رخ می‌نمایند. احتیاج و درگیریها با عوامل طبیعی و کوچها و جا به جا شدن آنها و برخوردها و آمیختگی و ترکیبهای اقوام و ملل و جنگها و تجربیات و اکتشافات، محرك و پیش برنده در طریق تکامل اجتماعات کوچک و بزرگ عناصر مقاوم و مدافع در برابر عوامل متضاد محیط بقاء یافتند و آنها که تسلیم و منطبق با محیط شدند به تدریج از میان رفتند (به عکس نظریه استنتاجی داروین). پس از شکل گرفتن و سکونت جوامع، پدید آمدن حکومت و طبقات و تضاد میان آنها، عامل و محرك دیگری بود که بر عوامل پیشمار خارج از محیط و درون اجتماعها و انگیزه‌های خاص انسانی، رخ نمود. در آغاز و مسیر طولانی تاریخ، همیشه عقاید ناشی از فطرت جوینده علل، و اوهام و شرکهای ناشی از جهل و ترس و متأثر از محیطها و انواع عبادتها و عبادتگاهها که نمودار انگیزه و خواست روابطی در عمق ذهن بشر و بیش از روابط نژادی و اقتصادی و بر مبنای عقیده و اخلاق، و کوشش برای تعالی انسانی و اقناع درونی و شناخت علل و علت اصلی پدیده‌ها و حوادث و بیرون آمدن از اندیشه‌های محدود و محیطهای بسته قومی و نژادی و روابط تحدید کننده اقتصادی، بوده و هست.

در فصول تاریخ و انسان پیشرفته و آگاه، بعثت و نقش پیامبران جهشی بوده مانند جهش عنصر حیات از درون عناصر طبیعی برای بیداری شعور و رهائی از اوهام و شرک و بندها و بندگیها و شناساندن توحید و مسؤولیتها و معروف و منکرها پدید آوردن امت از میان ملتها. دعوت پیامبران ضربه محرك و موج آورنده‌ای بود در درون بشر و عمق تاریخ و بر عقاید شرک آمیز و اوهام و سنت‌های گذشته و روابط اجتماعی، که کم و بیش و گاه گاه و در گوشه و کنار جهان و جوامع کوچک

و محیط مساعد خاورمیانه رخ می نمود و پس از گذشت زمانی، اندیشه‌ها و کشش‌های گذشته و واکنش و چیرگی عوامل متضاد آنرا به درون افکار و جوامع می کشید. واپسین رسالت جهانی و اشراق وحی قرآنی ضربه شدیدی بود بر عقاید و نظامات کهنه جاهلیت و واپس راندن آنها و بر آوردن و گسترش و تبیین اصول دعوت پیامبران از درون تاریخ و اندیشه‌ها و روشنگری مسائل حیات و ابعاد آن و شخصیت تاریخ ساز انسان تا از عناصری شناسا و مؤمن و آگاه امتی توحیدی و گزیده و همنا و هماهنگ پدید آید که در پرتو ایمان و اشراق وحی معروف و منکر را بشناسد و پیش برنده به سوی خیر و معروف و بازدارنده از شر و منکر و معتصم به حبیل الله باشد. پدید آمدن چنین امتی در علم و اراده خدا بود و در درون تاریخ و عوامل پیش برنده آن تکوین می یافت و گزیده می گردید تا از آن بیرون کشیده شد :

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ : خیر ، به معنای صفت تفضیلی و نسبی و یا مخفف اخیر ، خود گزینش و تکامل را می رساند ، أُخْرِجَتْ ماضی مجهول متعدی ، عوامل و علل ناشناخته و ناپیدا را که نسبت به فاعل نخستین داده شده است مانند « الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى » و نه همین عوامل طبیعی مانند « وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا » . للناس ، برای همه یا نوع مردم و به سود و خدمت آنان نه حا کمیت و تفوق بر آنان ؛ « على الناس » ، و نه برای ملتی یا طبقه‌ای ، چه متعلق به کنتم باشد یا خیر یا اخراجت ، اشعار به تکوین و گزینش و بر آوردن امتی برای مردم دارد . فعلهای مضارع تأمرون ... تنهون ... تؤمنون ، اوصاف استمراری ضمیر « کم » ، پس از « خیر امة » ، بیان علیت است : گزیدگی و بر آمدن شما برای مردم بدین سبب بود که پیوسته به معروف امر کنید و ... این امر ونهی فرع شناخت معروف و منکر است و شناخت معروف و منکر شناخت همه مسائل و مسؤولیتها ، و امر به معروف و نهی از منکر ، امر ونهی همه آنها و زمینه و ظروف و شرائطی است برای تکوین و پدید آمدن و صور تکوینی و دوام چنین امتی گزیده که در انجام دیگر احکام متعبد و مأمورند و در انجام این حکم اندیشمند و آمر و دارای مسؤولیت همگانی و برای همه مردم ،

بی آنکه امتیاز قومی و طبقه‌ای و علمی در میان باشد .

در مسائل اعتقادی و فکری ، حقایق را با راهنمایی وحی و منطق فطری بشناسند و تبیین کنند و اوهام و خرافات را از اذهان بزدایند ، و در اعمال فردی و روابط اجتماعی هر کس در حد درك و شناختش به خیر و معروف امر کند و از منکر و فساد باز دارد. شکل چنین امت همه مسؤولی دارای ابعاد طولی و عرضی و افقی طبقاتی و حاکم و محکومی و فرمانده و فرمانبری نیست، همه همسطح است و شکل ظاهر آن کروییست که مانند همه کرات و ذرات در محور حق و معروف و کمال توحید می گردد . رهبری از آن کسانیست که شناسانسر و آگاهتر به هدفها و به معروف و منکرها در همه زمینه‌ها و جهات و ابعاد اخلاقی و روابط زندگی و مسائل حادثه و نو به نو باشند و مسؤولیت امر و نهی را بر خود هموار سازند . مانند اعضای اندیشه و خبر گیر و فرمان که نفوق آنها بر دیگر اعضاء طبیعی است نه امتیازی؛ از این نظر تر کیب عمومی چنین اجتماعی همچون تر کیب مستقیم بدن انسان است که از میان خزندگان و چهارپایان سر به زیر سر بر آورده همه جهات را می نگرد و در همه مسائل می اندیشد و با تعقل و اختیار می گزیند و حرکت می کند . و اگر هنوز بیشتر انسانها با وجود استقامت در قامت و ترتیب اعضاء و دستگاهها ، در بند شکم و تولید و شهوات و روابط ناشی از آنها به سر می برند و استعداد های روحی و فکری را کد و عواطف انسانی سرد و خاموشی دارند و واژگونند ، روزی باید مغزها و قلبها گرم و فعال شود و گرمی و فعالیت از اسافل بالا آید و همه اعضاء و آن کانونها را عقل و اندیشه و تشخیص معروف و منکر تنظیم و مستقیم کند .

امت ( گروه همهدف ) از این آدمهای مستقیم رخ می نماید و افراد و اجتماع را از پیوستگی نژادی و طبقاتی و اشکال اقتصادی و از هر گونه بندهای ناشی از آنها رهائی می بخشد و عقبماندگان و واژگون را پیش می برد و مستقیم و هدفی می سازد و مغزها و قلبها را آگاهی و گرمی و نرمی می بخشد و از آدم‌نماهای خشک و سرد و سنگدل و سرکش و افسار گسیخته ، انسانهای باطراوت و پر جوش و

خروش و گرم و متحرک و پر عاطفه و تسلیم حق و مسؤول می سازد و استعداد و شعور هنر و ادب و صنعت و علم و قلم و زبان را به سوی کمال و خیر و محبت همه رهبری می کند. شمع چنین امت رهبری، همچون پرتو وحی سیناء و غار حراء است که کوه و سنگ و گیاه را حیات بخشید و همنا و مستقل گردانید و همچون عصای موسی و آیات قرآن است که او هام شرک را و جادوها و دامها و کاخهای فریبنده را رسوا و بی اثر گردانید و چشمها را گشود و توحید را نقش دلها و اندیشهها و چهرهها و زبانها و اعمال و ساختمانها کرد.

حرکت تاریخ و تکامل اجتماع راه رهبری چنین امتی را هموار می کند، حرکت و تحول اجتماع رهبری فردی و طبقه تحمیلی را عقب می راند و از آنها می گذرد. رهبری انتخابی، چه طبقه‌ای یا توده‌ای (انواع دموکراسی)، دنباله روی تمایلات اکثریت نا آگاه به مسائل انسانی است که چشم انداز آنها از نیازهای زندگی و وسائل تولید و اقتصاد و محدود و زندانی شدن انسان در مقیاسها و حدود آنها نمی گذرد و خواستهای متعالی انسانها و هماهنگی میان عقل و قلب و غرائز را تأمین نمی کند. هر چه علم و صنعت و کشف و اختراع راههای نفوذ در اعماق طبیعت و هوا و دریا و کرات و ذرات را باز کرده، راه انسان را به درون خود بسته است و او را از خود بی خبر و بیگانه ساخته عواطف و فضائلش را خشکانیده در کشتن و دریدن و سوزاندن هم نوع خود بی باکترش گردانیده است. تحقیر و طغیان ناشی از کشمکش‌های درونی و اجتماعی داخل جوامع را پر آشوب کرده، هر شورش و آشوبی را با فشار خاموش می کنند آشوب دیگری سر می زند، هر نظامی را ساقط می کنند، گرفتار مصائب و ناهنجاریهای نظام دیگر می شوند، از خود کامگی فرد می دهند گرفتار خود کامگی جمعی می شوند، از آن می دهند در آشوب دمکراسی غرق می شوند. فلسفه‌ها و مکتب‌های رنگارنگ و متضاد باهم اندیشمندان را کبیج و سردرگم کرده با وجود قوانین حقوقی و بصره‌ها و موادی که در کتابها متراکم و بارگرانی بردوش دولتها و ممبریان شده است، جرائم و جنایات روزافزون است و گروه گروه مجرمین و بیماریهای تخدیری و عصبی به سوی زندانها و

بیمارستانها و تیمارستانهایی که گسترش می یابد و بودجه سنگینی را می بلعد و نمودار انحطاط اخلاق و ابدان است، روانه می شوند و با تجربه و آموزش انواع جنایات و عقده های بیشتر بیرون می آیند؛ از همین افراد و نسلها و خانواده هایشان، اجتماعات مایه و پایه می گیرند. دوزخ فقر و گرسنگی و کمبود مواد تغذیه ملت های عقب رانده را می گذازد و درآمدها و منابع ثروتشان برای نگهداری نظامات اجتماعی و تحمیلی صرف تهیه ابزارهای نو به نو جنگی می شود و داسهای مرگ را تیزتر می کند، نیروهای مولد به سر بازخانه ها و پایگاهها کشیده می شوند و بودجه های نظامی پیوسته تصاعد می یابد. ملت های در حال دفاع یا هجوم همه نگران آتش جنگی هستند که کره زمین را به گونه جهنم و سپس قبرستان عمومی در آورد.

این پدیده ها و علل روحی و اخلاقی و اجتماعی مشهود و آنچه به چشم نمی آید و یا در حال پدید آمدن است از یکسو، و از سوی دیگر علائم پیشدرآمد های ورشکستگی تمدن تحمیلی غرب که از قرن نوزدهم بر پایه علم و صنعت نهاده شده، ملل جهان را بر سر دوراهی سقوط یا عبور قرار داده است، عبور از نظاماتی که بر پایه اقتصاد نهاده شده سد تفاهم و تعالی انسانها گردیده است و آزادی و حق سر نوشت افراد را سلب کرده یا سازمانهای اجتماع به دنبال آزادی بی بند و نامحدود و بی هدف افراد و گروهها می روند. اگر انسان ناچار و به حکم حرکت و تکامل تاریخ باید از اینگونه نظاماتی که در شرائط خاص و محدود تاریخی پدید آمده و در حال سپری شدن است عبور کند و نمی تواند به دورانی پیش از آن برگردد، باید چه جهتی را برگزیند که با روابط روزافزون و سر نوشت مشترک و تفاهم و سلامت جوئی و خواستهای فطری و همگانی همگام و هماهنگ باشد؟ و به اصول نژادی و تضاد اقتصادی و کینه ها و دشمنی ها و خشونتها و جمودهای ناشی از آنها باز نگردد و از آنها بگذراند؟

فطرت عمیق و همگانی، محبوب و معبودی می جوید که اعتصام به آن کمال و خیر و رحمت و توحید و جوشش می آورد: «وَأَعْتَبُوهَا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً...» و



دید گاه انسان را برای شناخت معروف و منکر باز و بازتر می کند: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، چون این آیه امر به تکوین و پدید آوردن چنین امتی می کند، آیه «کنتم خیر امة اخرجت للناس...» خبر و تعریف و بیان فصل ممیز و ارشاد به آنست تا در زمینه عقاید و اصول و احکام و نظامات اسلامی پدید آید و دوام یابد. مانند هر فصل ممیزی که پس از ترکیب و رشد و کمال هر پدیده‌ای آشکار می شود، افعال مضارع در هر دو آیه همین دوام و حرکت را می رساند. اگر در آغاز ظهور اسلام و زمان و مکان نامساعد و کوتاه و پر آشوب رسالت و خلافت رخ نمود و سپس در پرده جاهلیت و ارتجاع و آداب و سنن و نظامات آن پنهان گردید و مسخ شد و مسلمانان متفرق و از اصول و مبانی دور افتادند و سلطنت و ملوکیت در چهره خلافت نمودار گردید و منکرها و منکرها غلبه یافتند، نباید خبر و امر این آیات را پایان یافته دانست، به عکس، آگاهی و توحید و وحدت مسلمانان و گسترش اسلام و حرکت و ضرورت تاریخ در جهت ظهور و تحقق و چشم انداز چنین امتی پیش می رود، از این نظر موردی برای بحث مفصل برخی از مفسرین نیست تا معلوم شود که آیا امر و خبر این دو آیه تا چه حدی و زمانی تحقق یافته یا نیافته است. توجیه در پی آمدن فعل مضارع «تؤمنون بالله»، با آنکه ایمان اصل نخستین و امر به معروف و نهی از منکر از فروع و لوازم آنست، این است که پس از ایمان بسیط و فطری و تعبدی و ادامه امر و نهی گروهی، محیط روحی و اجتماعی برای ایمان به خدا باز و تأثر جوازب کفر بسته می شود و ایمان به خدا در همه ابعادش عمق و کمال و دوام و گسترش می یابد. با اینگونه ایمان است که پیوسته معروف و منکر بیشتر شناخته و جوازب آنها بیشتر می شود و از ابهام و تفسیرهای مجرّد و نمایلات و مصالح فردی و جمعی محدود بیرون می آید و دارای سامان و اعتبار و دوام و نظم و تحریک و تعهدی می گردد که از درون روح ایمانی و اصول شریعت می جوشد نه مقیاسهای مصلحتی که پس از تفسیر شرائط به خود گرائی و منفعت جوئی مبدل شود.

آنان که اهل کتابند و شناختی از وحی و نبوت و تعهدی در امر به معروف